معرفی کتاب: سیاست بازخیزی اسلامی از نظر غربیها

حسن شاه بیگ

Ahmad Bin Yousef and Ahmad Abuljobain, The Politics of Islamic Resurgence: Through Western Springfield: The United Association for Studies and Research, 1992. Eyes,

این کتاب مشتمل بر یک مقدمه و دو فصل است. در فصل اول که تحت عنوان «اسلام و غرب: دیدگاههای مسلمانان » می باشد، سه مقاله آورده شده که به صورت جداگانه بحث خواهد شد. در فصل دوم کتاب، به کتاب شناسی پرداخته شده، نویسندگان کتاب به مقالات، کتب، کنفرانسها، سخنرانیها، رساله ها، نقشی که کنفرانسها بازی می کنند و زندگینامه محققین در زمینه موضوعات اسلامی، به صورت جداگانه می پردازند.

در مقدمه این کتاب، به بحث راجع به عدم درک صحیح اکثریت جهان غرب از اسلام و تعبیر بنیادگرایی از آن پرداخته است و برای اثبات این نظریه، به چند نقل قول از مقامات و نویسندگان غربی اشاره می شود. از آن میان، می توان به اظهارات جان اسپوزیتو، نویسنده و اسلام شناس بزرگ آمریکایی، اشاره کرد که می گوید: «اسلام و جنبشهای اسلامی، ضد غربی یا ضد آمریکایی یا ضد دموکراتیک نیستند و ضرورتا منافع آمریکا را به خطر نمی اندازند، بلکه بحث بر روی این قضیه است که تاریخ و واقعیتهای جهان اسلام را بهتر درک کنیم ».

در این مقدمه، آورده شده است که آمریکا اسلام را به عنوان یک دشمن تلقی نمی کند و برای اثبات این نظریه، سخنان ادوارد جرجیان، معاون اسبق وزیر امور خارجه ایالات متحده، استناد می کند: «اسلام به عنوان یک ایسم، جایگزین کمونیسم نشده است، زمان جنگهای صلیبی به سر آمده است و آنچه که ما را نگران ساخته است، همان تندروی است ».

در بحث اسلام گرایی آورده شده که مسلمانان در حال بازگشت به گذشته خود هستند و کارشناسان، نظرات گوناگونی مطرح کرده اند و از آن میان می توان به جایگزینی برای ملی گرایی، پان عربیسم، کمونیسم، عکس العملی در مقابل فقر و فساد و یا دیگر نظرات اشاره کرد و شکست و یا پیروزی آنها، در طی زمان مشخص خواهد شد.

مقاله اول این کتاب، تحت عنوان «قلم غربی: شمشیر پنهان »، The Western Pen : A Sword in Disguise نوشته آقای احمد ابوالجبین می باشد. در این مقاله، به نظرات نویسندگان و خبرنگاران غربی پرداخته شده است. غالب این نویسندگان با دیدی منفی به اسلام و روند اسلام گرایی نگریسته، از این طریق نویسنده مقاله ادعای استقرار مجدد اسلام را به عنوان سدی در مقابل پیشرفت و ترقی، در نتیجه نوشته های آنها قلمداد می کند.

نویسندگان و خبرنگاران بسیاری علیه اسلام مطلب نوشته اند که از آن میان، از کسانی که در این مقاله نام برده شده، به صورت خلاصه، تصویری ارائه می گردد; «جیمز وش » که طی مقاله ای با عنوان «شمشیر اسلام »، مندرج در مجله تایم، ترس اروپاییان را از اسلام بزرگ جلوه داده و سه خصوصیت منفی احیای حرکتهای اسلامی را «تروریسم، تعصب و انقلابی برای صادر کردن » دانسته و یا در کتاب «پیامد قدرت »، نوشته «میخائیل سریل »، تحلیلهای تخریبی از افراطگرایی اسلامی آورده شده است. «دیر فیشر» در کتاب «سرکوب بدون التهاب »، از دولت سودان شدیدا انتقاد کرده است. «جودیث میلر» گفته های خود را با داستانهای ترسناک اشخاصی که مورد حمله مبارزین اسلامی قرار گرفته اند، آغاز می کند که تحقیر و حبس و شکنجه آنها را بدنبال داشته است. ارزیابی او شدیدا متکی بر ضدیت با اسلام گرایان است. تحلیل نویسنده مقاله در مورد میلر، بدین صورت است: میلر به صراحت از خود به عنوان یک روزنامه نگار، سوءاستفاده نموده است و آن، نه به خاطر به داوری نشستن در نوشته هایش، بلکه به خاطر تلاش او در جهت تاثیر بر افکار عمومی در نفی تجدید حیات اسلام بوده است.

«دانیل پایپز» نویسنده کتب «مساله رشدی » و «سوریه بزرگتر»، می نویسد: «بنیادگرایان روشن ساختند که مناقشه اصلی این دوره، بین سرمایه داری و کمونیسم نمی باشد، بلکه بین اسلام و غرب است. بنیادگرایان مدعی هستند که برنده این مناقشه، آنها خواهند بود. بنابراین اسلام گرایان با ارزیابیهای منفی خود به طور یک جانبه، باعث برانگیختن ترس غربیها می گردند...».

«فیل لیونیگستون » در مقاله ای تحت عنوان «درفش مبارزان [حضرت] محمد (ص)، نشر دوباره اسلام با شمشیر»، کل حرکت های اسلامی را منتج از جنبش ایرانیان در جهت تسلط بر منطقه می داند. این مقاله در یک روزنامه راستگرا بنام «سرباز شانس » به چاپ رسیده است.

«آموس پرلموتر» در یک خصومت آشکار نسبت به اسلام، این گونه می نویسد: «بنیادگرایی اسلامی یک جریان متخاصم، انقلابی و ستیزه گراست و خشونت آنها هم مثل حرکت های فاشیست ها، بلشویک ها و نازی ها در گذشته می باشد. «مری جین دیب »، نویسنده کتاب «سیاست لیبی در شمال آفریقا» طی مقاله ای ضمن آنکه اسلام را جنگ طلب می داند، سیاست آزادی طلبی آن را مورد ارزیابی قرار می دهد. نویسنده مقاله چنین نگرشی را به دلیل عقاید مرتجعانه آنان در این عصر طلایی می شمارد (یعنی تمایل به گذشته خود تا پیشرفت و ساختن آینده خود).

نویسنده مقاله می نویسد: «هنگامی که اظهارات آتشین و اهانت آمیز رهبران غربی علیه قذافی، [امام] خمینی [ره] و صدام حسین ایراد می شود، آنها مورد تحسین قرار می گیرند و یا هنگامی که از همین تاکتیک، سران ستمگر علیه اسلام گرایان استفاده می کنند، آنها صاحب حق محسوب می گردند. ولی هنگامی که اسلام گرایان با صحبت های خود، سیاست های غرب را مورد حمله قرار می دهند یا صحبت هایی علیه مردم غرب ایراد می کنند، آنها را مجنون قلمداد می کنند.

نویسنده مقاله در جای دیگری می افزاید: «روند موجود، نیاز برای جایگزینی ایدئولوژی های منسوخ گذشته یعنی کمونیسم را می طلبد; یعنی اسلام بجای کمونیسم (ایدئولوژی کاملا از بین رفته) مطرح شده است. این امر، بسیار شبیه به معتادی است که در صورت عدم دسترسی به کوکائین، با خوشحالی و برای رفع خماری، از هروئین استفاده می کنند. سیاستمداران و گزارشگران نیز خطر درک شده را با بزرگ جلوه دادن دامن می زنند.»

نویسنده مقاله بخشی از ارزیابی نویسندگان غربی را در جهت جا انداختن واژه اسلام و اسلام گرایی با تروریسم و خشونت و حتی فاشیزم تعبیر می کند. وی دشمنی و کینه آنها را از طریق تجزیه و تحلیل اخبار، در بعد وسیعتری برای بیرون راندن نیروهای حامی اسلام و اسلام گرایان و مسلمانان تلقی می کند. در مقاله دوم این کتاب تحت عنوان «اسلام گرایان و غرب، از رویارویی تا همکاری » نوشته «احمدبن یوسف »، به روند دیدگاه غرب نسبت به اسلام در طی اعصار نگریسته شده است. در ابتدا، در مورد وضعیت فعلی روابط اسلام و غرب که بیشتر بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نظام کمونیستی شروع شده می پردازد. از آن زمان بود که غرب به دنبال یک دشمن ایدئولوژیک جایگزینی به نام اسلام بوده است. البته برای این قضیه عوامل متعددی نیز دخیل بوده که از آن میان، می توان از قیام چند بعدی فلسطین، ادبیات سازش ناپذیر منبعث از انقلاب ایران، اسطوره جهاد در افغانستان و خیزش همگانی حرکتهای اسلامی در محیطهای سیاسی و اجتماعی خود (لبنان، مصر، سودان، مغرب عربی و کرانه غربی رود اردن و نوار غزه، مالزی، پاکستان، فیلیپین و غیره) نام برد. از آنجایی که منطق این قضایا برای غرب روشن نیست و نمی تواند راز این پدیده ها را با معیارهای خود کشف کند، به طور موردی و نامنسجم و مغالطه آمیز قضاوت می کند و اغلب به ترویج تصورات قالبی دامن زده، تفاسیر لوث و مبتذلی ارائه می نماید. جهان اسلام در نظر غرب، محقر و منطقه ای است، تک ساختی که نه قادر به تولید و صدور آرمانهای مولد بوده، نه اندیشه های خارجی را درک می کند.

در عین حالی که بعضی از تحقیقات غربی، خبر از افول خیزش اسلامی می دهند و منکر رشد و شکوفایی آن هستند، پژوهشهای متعدد دیگری نیز انجام می گیرند که ارزیابی بسیار خوش بینانه تری نسبت به آن دارند. این گرایش جدید، موجب کاوشی جدی در قابلیت فرهنگ اسلامی برای مشارکت فعال در نظام رقابتی تمدنها گردیده است. نظریه پردازان قبلی معتقد بودند که حاکمیت آینده اسلام، نه بر اساس تفکر مبتنی بر امید و آرزو (حاصل از بشارت خود اسلام) و نه مطابق دوره های تاریخی عظمت و انحطاط خواهد بود، اما تلاشهای پژوهشگران اخیر به دلایل و اسناد محکمی مسلح بوده، همانند اسلاف خود، فقط حرف نمی زنند. ناظران غربی با میل و رغبت ادعا می کنند که درک آنان از حاکمیت اسلامی، مبتنی بر عقایدی است که به نوبه خود، حاصل سوابق تحصیلاتی و مطالعاتی شان می باشد. اما با این حال، آنان از دریافت حقیقت خیزش اسلامی عاجز و غافل اند. درک مزبور، مستلزم کوششی آگاهانه، به علاوه وارد کردن محیط سیاسی - اجتماعی مسلمانان در چارچوب مطالعه بوده و در این صورت است که یک ارزیابی دقیق و صحیح واقعی حاصل می شود.

البته وظایف و مسؤولیتهای اسلام گرایان، هم باید در هر مدل همه جانبه مدنظر قرار گیرد. رهبران گروههای مزبور مسؤولیت دارند تا موانع مفهومی و کلیشه ای را بازسازی نمایند. چنین اقدامی، بویژه باید در زمینه مبالغه های موجود درباره قدرت، هماهنگی و انسجام شان انجام گیرد و ارزیابی معقولی از خود داشته باشند. چنین افکار موهومی اغلب ریشه در خاطرات شکوه و عظمت گذشته به عنوان شاخص جریانات معاصر دارند. اسلام گرایان اگر بخواهند به برتری و تعالی لازم دست یابند، باید دریافت فراگیر و صحیحی از خط مشی ها و نقطه نظرهای موجود در عرصه بین الملل، اعم از تهاجمی، انتقادی، اخطاری و یا باب میل خیزش اسلامی معاصر و محصول آن، داشته باشند.

نویسنده مقاله سپس به طرح سؤال پرداخته، نظر خود و بعضی نویسندگان را در آن می آورد: چرا کوشش می شود مسائل موجود در روابط اسلام و غرب همچنان که در عصر استعمار دیده ایم، به گونه ای طرح شوند که امکان دفاع و حمایت غرب از اسلام منتفی گردد؟ چرا غرب با جدیت تمام، در پیروی از روش تضاد و تناقض، می کوشد؟ چرا غرب از طرفی سعی می کند تا کینه ها و دشمنیهای دیرینه پا برجا و استوار بمانند و از طرفی هم مدعی است که می خواهد جهان اسلام از ثبات و امنیت برخوردار باشد؟

جواب کاملا مشخص است: اسلام تنها نیروی محرکه تمدن اسلامی و عربی و یگانه عامل انسجام اجتماعی، جغرافیایی و هویت تاریخی تمدن مزبور و بالاخره تنها نیروی حاکم بر جوامع اسلامی (جوامع مدیترانه ای و دیگر سرزمینهای اسلامی و یا سرزمینهایی که مسلمانان به نوعی در آن حضور دارند) است.

نویسندگان متعددی در صدد پاسخ به این سؤالات بر آمده اند که از آن میان، می توان از «برهان غلیون » (پژوهشگر سوری و استاد جامعه شناسی و رئیس مرکز مطالعات شرق شناسی معاصر در دانشگاه سوربن فرانسه)، «حبیب بولارز»، مؤلف «اسلام، خوف و رجا»، «پیتر مانسفیلد»، مؤلف «اعراب » و اسپوزیتو نام برد. پیتر مانسفیلد در این زمینه چنین می گوید: انگیزه های دشمنی غرب با اسلام به سه قسمت تاریخی، دینی و استعماری قابل تقسیم بندی است. او اشاره می کند که برخورد غرب مسیحی با شرق اسلامی به عنوان دو قدرت همپایه در قرون وسطی آغاز و در دوره رنسانس اروپایی به اوج خود رسید .....

مقاله سوم این کتاب به نام «اسلام و غرب: واقعیتها و قابلیتها» Islam and the West: Realities ndPotentialities ،نوشته شیخ راشد الغنوشی است. وی ازبنیانگذاران و رهبر جنبش مقاومت اسلامی «النهضة » در تونس و از بزرگان و نام آوران حرکتهای اسلامی ربع آخر قرن حاضر است. وی دارای قلم و بیان استادانه و منسجمی می باشد. مجله معرفت (چاپ تونس) و مجلات دیگر جهان اسلام شاهد مقالات پربار ایشان هستند. در بیشتر فراخوانها، همایشها و نشستهایی که برای او مقدور باشد (یعنی دولتها از آن ممانعتی به عمل نیاورند)، شرکت می جوید. مجموعه مقالات قبلی او در کتابی به همین نام (مقالات) توسط انتشارات قیروان پاریس، در سال 1982 منتشر گردیده است.

نویسنده، مقاله خود را با این سؤال آغاز می کند که روش برخورد با مساله روابط اسلام و غرب (بدبینانه یا خوش بینانه) از عوامل اساسی تعیین کننده آینده می باشد. آیا صلح و سعادت و نیک بختی حکمفرما خواهد بود و یا جهان در جنگها و ویرانیها مستغرق خواهد شد؟ در این زمینه نویسنده، بیشتر به نظرات غربیها تاکید ورزیده، عمل مسلمانان را به عنوان واکنشی در قبال آن می داند.

تمدن غربی دارای زمینه های تاریخی متعدد و گسترده ای بوده، فهم آن نیازمند تجزیه به عناصر تشکیل دهنده آن (بررسی تحلیلی) می باشد، در حالی که توسعه فرهنگی مسلمانان بر پایه ارزشها، آموزشها و معیارهای ناشی از آرمانهای اسلامی است. تمدن غربی به شدت متاثر از ساختارهای اجتماعی مبتنی بر تجربه بشری می باشد.

با بررسی سیر تاریخی مختصر از غرب، اسلام و حقوق بشر، به این نتیجه می رسیم که رقابت اخیر غرب بر سر تسلط بر خلیج فارس، برگرفته از سه هدف عمده و همزمان می باشد: الف) کنترل منابع نفتی ب) حمایت از اسرائیل ج) حفظ سیطره امریکا نه تنها بر خاورمیانه، بلکه بر سراسر جهان.

نویسنده مقاله با توصیف بنای فرهنگ غرب بر پایه قدرت، نژاد، تکنولوژی، علم و استعمار دیگر کشورها و توصیف رژیمهای مستبد دست نشانده آنها در کشورهای جهان سوم در حصارهای کاذب لیبرالیسم، سکولاریسم و مدرنیسم که از حمایت مردمی برخوردار نیست، به نوگرایانی اشاره می کند که نوگرایی را وسیله ای برای تامین آزادی، هویت، حیثیت و تکثری که برگرفته از مغرب نباشد، قلمداد می کنند. اینها درست نقطه مقابل نوگرایان سطحی نگر و ساده لوحی هستند که قابلیت مشارکت و حل هیچ یک از بحرانهای ملی را نداشتند. بنابراین بسیاری از ناظران و بویژه سکولاریست ها، با این اصلاح گران بنای مخالفت گذاشتند; زیرا اینها را به عنوان بخشی از خیزش اسلامی و نهضتی با پشتوانه قوی مردمی تلقی می کردند.

غربیها اسلام گرایان را «بنیادگرا» می خوانند و این لقبی است که مورد تکذیب و انکار مؤکد آنها قرار می گیرد; زیرا مفهوم مزبور نیز رنگ و بوی وارداتی و غربی و بعلاوه بار منفی دارد. آنان می خواهند با بیان مذکور، خیزش اسلامی را با نهضت اصلاح پروتستانی که در عصر رنسانس در اروپا متولد و فراگیر شد، مقایسه کنند.

نویسنده مقاله، نخبگان وابسته به غرب را که مولود عصر استعمار و نیاز غرب به اعمال اقتدار مرکزی می باشند، به باد انتقاد گرفته، می نویسد: طبقات حاکم به خاطر ترسی که از براندازی حکومت شان توسط اسلام گرایان و مشارکت آنها در چرخه قدرت دارند، مدام می کوشند تا از اقدامات آنان در امان باشند و بالاخره، تصویر منفی درگیریهای شهری و اعمال خشونت اسلام گرایان، توسط همین حکومتها، در اذهان شهروندان نقش می بندد; مضافا اینکه رژیمهای مستبد حاکم بر ملتهای اسلامی نیز می کوشند تا تصویر بسیار خطرناکی از بنیادگرایی ارائه دهند و از این رهگذر، هر چه بیشتر از حمایت غرب برخوردار شوند. بنابراین ترسها، دلهره ها و توهمات در مواجهه با اسطوره، «تهدید بنیادگرایی اسلامی » ظاهر می شوند.

نویسنده مقاله مدلهای غربی توسعه (چه مدل کمونیستی و چه لیبرالیستی) را ناموفق دانسته و مردم را خواستار مدل جدید اسلامی می داند و می نویسد، اگر اجازه می دادند تا دموکراسی به طور آزادانه و به دور از دخالتها در جهان اسلام راه خود را طی نموده و عمل کند، بدون شک پیروز می شد. بویژه آنکه هیچ گونه ایدئولوژی رقیبی که از نظر ترقی خواهی به پای اسلام برسد، وجود نداشته، هیچ ایدئولوژی دیگری به اندازه اسلام، قادر به آشتی میان اسلام و تجدد نیست.

نویسنده با طرح این سؤال که اگر اسلام بر قدرت تکیه بزند، چشم انداز روابط اسلام و غرب چگونه خواهد بود، دو احتمال را پیش بینی می کند. احتمال اول، استمرار روابط، با توجه به تصویری که غرب از اسلام سیاسی ارائه می دهد، می باشد که چنین برداشتی به طور متعارف، به صورت کلیشه ای اسلام را مخالف و آنتی تز دست آوردهای انسانی (دموکراسی، آزادی، حقوق زنان، هنرها، ترقی و تکثر) معرفی می کند. دیدگاه منفی و بدبینانه فوق، در استعمال اصطلاحاتی چون بنیادگرایی، رادیکالیسم و افراطگرایی که ناشی از برداشت غلط تهدید اسلامی می باشد، تجسم می یابد.

همچنان که بارها هم تجربه کرده ایم، حقوق بین الملل که غربیها وضع کرده اند، فقط برای خدمت به منافع خودشان به قیمت نابودی آمال، فرهنگ و تمدن ملل دیگر است. (مصداق این نظر در برخورد دوگانه غرب در مقابل قضیه بوسنی و کویت آشکار می شود). اصول و اعلامیه فریبنده حقوق بشر، به صورت گزینشی و دل بخواهی اعمال می شود و ملل ضعیفی که کوچکترین مانعی در مقابل اراده ملل قویتر ایجاد کنند، محکوم به نابودی هستند.

آنچه مسلم است، این است که غرب به دنبال دموکراسی، تجدد، حقوق بشر و مشروعیت بین المللی و یا حتی گسترش مسیحیت نیست. نیت غرب فقط کنترل منابع، تضمین رشد خود و از این رهگذر بسط سیطره بر جهان است و اسلام، مسلمانان، فرهنگ و تمدن اسلامی را به عنوان موانع گرایشات استعماری خود دانسته، بنابر اقتضا، با نیروی قهر و سلطه ایدئولوژیک ناشی از آن، در برابرش ایستادگی می کند که در طول تاریخ، این اشتیاق غرب به سیطره، باعث جنگها و خونریزیها در خاک و با مال و جان دیگران شده است.

سناریوی دوم روابط اسلام و غرب بر اساس احترام متقابل خواهد بود که علائمی از این نوع رابطه نیز مشهود شده است که از آن میان، به سخنان ادوارد پی جرجیان، مشاور اسبق امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی وزارت خارجه آمریکا، تغییر جهت زیاد رسانه های غربی در تعدیل مواضع خود و تلاش سازمانهای حقوق بشر و احزاب سیاسی و دیپلماتها را می توان نام برد.

در پایان مقاله آمده است که اگر مکالمه، همکاری متقابل و برنامه ریزیهای مال اندیشانه برای آینده صورت نگیرد، انسانیت به سوی خود ویرانسازی پیش خواهد رفت. ما مسلمانان و غربیها، در سایه اصول مشترک، قادر به برقراری روابط متقابل و سودمندانه خواهیم بود و بالاخره، گریزی از این واقعیت نیست که سرنوشت تمدنهایمان، ارتباط تنگاتنگی با هم دارد.

پی نوشت:

1) کارشناس دفتر تحقیقات اسلامی